پویندگان

پویندگان تجارب تاریخی، عقیدتی، جنبش کارگران

کاپیتال، «ناشناخته»ی مارکس: جلد اول

صدسال پس از انتشار ویراست فرانسوی ۱۸۷۵–۱۸۷۲



کوین اندرسون

چکیده

هیچ‌یک از ویراست‌های موجود انگلیسیِ جلد نخست کاپیتال مارکس، از جمله ترجمهٔ جدید بن فاوکس[۱] که در سال ۱۹۷۶ از سوی انتشارات پنگوئن منتشر شد، متن را به‌طور کامل بر اساس اصلاحاتی که مارکس شخصاً برای ویراست فرانسوی ۱۸۷۵–۱۸۷۲ اعمال کرده بود، دربرنمی‌گیرد. بخش‌های حذف‌شده یا شکل‌بندی‌های جایگزین این ویراست، موضوعاتی چون نقش مالکیت خصوصی در سرمایه‌داری، (از خود)بیگانگی و کار غیرماهرانه(ساده) در کارخانه، بحران‌های سرمایه‌داری، بیکاری و امپریالیسم را پوشش می‌دهند. در پایان، ویراست فرانسوی سرمایه به‌اختصار در متن کلی نوشته‌های دههٔ پایانی زندگی مارکس، یعنی سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۳، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پژوهشکدهٔ جامعه‌شناسی، مرکز تحصیلات تکمیلی CUNY، نیویورک، ایالات متحده. بر خود لازم می‌دانم از رایا دونایِفسکایا[۲] سو هیمل‌ویت[۳] ای. کی. هانت[۴] و دنیس نورکس[۵] به پاسِ نکته‌سنجی‌ها و نقدهای سازنده‌شان سپاسگزاری کنم. نسخهٔ پیشین این جستار در نشست سالانهٔ انجمن جامعه‌شناسی خاور زمین، در فیلادلفیا، در ماهِ مارس ۱۹۸۲ ارائه شده است.

[۱] Ben Fowkes
[۲] Raya Dunayevskaya
[۳] Sue Himmelweit
[۴] E. K. Hunt
[۵] Dennis Nurkse

مقدمه

بحران‌های سیاسی ـ اقتصادی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به گسترش خیره کنندهٔ مارکس پژوهی‌ها و ترجمهٔ آثار مارکس در جهان انگلیسی‌زبان انجامید. در این دوره، آخرین نوشته‌های برجای‌مانده از قلم مارکس، از جمله گزیده‌برداری‌های قوم‌شناختی (مارکس،۱۹۸۳) به‌شکل متن مکتوب و قابل انتشار درآمد و ترجمه‌ای جدید از کاپیتال نیز منتشر شد .(مارکس،۱۹۷۶) طبعاً انتظار می‌رفت که ترجمهٔ جدید سرمایه، ترجمهٔ اصیل فرانسوی این اثر را نیز، که مارکس خود آن را برای انتشار در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۵ ویرایش کرده بود، مورد توجه قرار دهد. اما متأسفانه چنین نشد. اکنون، بیش از صد سال پس از انتشار ویراست‌های آلمانی و فرانسوی جلد اول سرمایه و با وجود انتشار چندین ترجمهٔ انگلیسی از آن، هنوز متن کامل و منتشرشدهٔ جلد اول کاپیتال، آن‌گونه که مارکس شخصاً برای انتشار آماده کرده بود، به زبان انگلیسی، و ظاهراً به هیچ زبان دیگری نیز، در دسترس نیست.

متن جلد اول کاپیتال در ویراست‌های مختلف، تفاوت‌های چشمگیری دارد که تا امروز همچنان حل‌وفصل‌نشده باقی مانده‌اند. نخستین ویراست آلمانی مارکس، داس کاپیتال، در سال ۱۸۶۷ منتشر شد و ویراست دوم، با پاره‌ای اصلاحات، در سال ۱۸۷۳ چاپ و توزیع شد. آخرین ویراستی که مارکس شخصاً روی آن کار کرد و برای چاپ آماده ساخت، ویراست فرانسوی، لِ کاپیتال ، در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۵ بود که به‌شکل پاورقی و در چندین بخش متوالی انتشار یافت. این ویراست در مقایسه با نسخهٔ ۱۸۶۷، گسترده‌ترین تغییرات را دربرداشت و تا امروز نیز متن معیار این اثر در زبان فرانسوی به شمار می‌رود[٦].

پس از مرگ مارکس در اوایل سال ۱۸۸۳، انگلس ابتدا ویراست آلمانی ۱۸۷۳ را با اعمال چند تغییر برگرفته از متن فرانسوی، مجدداً منتشر کرد. این همان سومین ویراست آلمانی بود که در سال ۱۸۸۳ انتشار یافت. انگلس در سال ۱۸۹۰، پس از انجام ویرایش‌های گسترده با هدف تلفیق ویراست فرانسوی و ویراست‌های پیشین آلمانی، چهارمین ویراست آلمانی را منتشر کرد؛ ویراستی که قرار بود متن نهایی و قطعی اثر باشد. از آن زمان تاکنون، به‌استثنای مواردی معدود، از جمله در فرانسه، همین ویراست چهارم آلمانی به‌عنوان متن رسمی و معتبر جلد اول کاپیتال نزد اغلب مارکسیست‌ها و پژوهشگران مارکس پذیرفته شده است.

٦- برای ویراست فرانسوی کاپیتال از متن ویراستهٔ روبل استفاده کرده‌ام (نگاه کنید به: مارکس، ۱۹۶۳). این امر به معنای موافقت من با شیوهٔ ویراستاری روبل دربارهٔ آثار مارکس، به‌ویژه جلدهای دوم و سوم کاپیتال، یا با تفسیرهای او نیست. برای نقد من بر روبل، بنگرید به: اندرسون(۱۹۸۲).

از همان دهۀ ۱۹۲۰، ریازانوف، ویراستار روس، طرح انتشار نسخه‌ای علمی و انتقادی از سرمایه را در سر داشت که در آن هر یک از شکل‌های مختلف متن، همان‌گونه که مارکس نوشته بود، گنجانده شود. بااین‌حال، تا امروز چنین نسخه‌ای حتی به زبان آلمانی نیز منتشر نشده است، چه رسد به زبان انگلیسی.

از نخستین ترجمۀ انگلیسی اثر در سال ۱۸۸۶ (مارکس،۱۹۰۹) که با اندکی تغییر، عمدتاً بر اساس سومین ویراست آلمانی ۱۸۸۳ شکل گرفته بود، تا ترجمه‌های بعدی انگلیسی، همگی با وفاداری چشمگیری از متن قوام‌یافته به‌دست انگلس در چهارمین ویراست آلمانی ۱۸۹۰ پیروی کرده‌اند.[۷]ترجمۀ جدید بن فاوکس از این حیث کامل‌تر است که حتی وفادارانه‌تر از ترجمه‌های انگلیسی پیشین، از چهارمین ویراست آلمانی انگلس پیروی می‌کند. تنها استثناها موارد اندکی هستند که فاوکس، با پیروی از ویراست‌های متأخر آلمان شرقی، مطالبی را از ویراست فرانسوی وارد متن کرده است که انگلس در سال ۱۸۹۰ آن‌ها را به کار نگرفته بود.[۸]

ویراست انگلس

با وجود ادعای ترجمۀ جدید انگلیسی بن فاوکس مبنی بر بازگرداندن زبان فلسفی‌ای که انگلس از متن حذف کرده بود، فاوکس در اغلب موارد کورکورانه از انگلس پیروی می‌کند و چنان عمل می‌کند که گویی وظیفه‌اش صرفاً بازگرداندن «جمله‌های کاملی است که انگلس حذف کرده بود» (مارکس،۱۹۷۶:۸۷) تا در اختیار خوانندگان انگلیسی‌زبان قرار گیرند.

او برای این کار، نه به ویراست فرانسوی‌ای که خود مارکس آن را ویرایش کرده بود، بلکه صرفاً به چهارمین ویراست آلمانیِ متأخر انگلس رجوع می‌کند؛ آن‌هم در شکلی که این ویراست با چند افزوده در نسخۀ آلمان شرقیِ جلد اول کاپیتال، در مجموعۀ آثار مارکس و انگلس (مارکس-انگلس، ورکه)، جلد ۲۳، منعکس شده است. فاوکس این نسخۀ آلمان شرقی را متن نهایی و معتبر تلقی می‌کند و ظاهراً بدون مراجعۀ مستقیم به ویراست فرانسوی، با اطمینان خاطر از روی آن ترجمه می‌کند. ازاین‌رو، هرچند ممکن است برخی قطعاتی را در ترجمۀ خود گنجانده باشد که در ترجمه‌های انگلیسی پیشین وجود نداشتند، اما به نظر می‌رسد در مقدمۀ خود، ویراست فرانسویِ ویرایش‌شده به‌دست مارکس را صرفاً نوعی «عامه‌پسندسازی» اثر تلقی می‌کند.

در نتیجه، همچنان با ترجمه‌ای ناقص از جلد اول کاپیتال به زبان انگلیسی روبه‌رو هستیم. معنای این امر آن است که صفحات کاملی از برخی بخش‌های کتاب، از جمله بخش‌هایی از فصل «قانون عام انباشت سرمایه‌دارانه»، از متن حذف شده‌اند. افزون بر این، در موارد متعددی، متن فرانسوی مارکس حاوی جمله‌ها یا بندهایی با شکل‌بندی‌های جایگزین است که در ویراست‌های آلمانی، مطالب متناظر با آن‌ها به شکل دیگری آمده‌اند. در

[۷] برای نمونه، بنگرید به: مارکس (۱۹۶۷).

[۸] برای ویراست آلمان شرقی کاپیتال از (۱۹۶۲a) استفاده کرده‌ام.

بسیاری از موارد، به نظر می‌رسد این شکل‌بندی‌های جایگزین، متأخرتر و از نظر بیان و پرداخت، پخته‌تر باشند؛ اما در هر حال، ما از امکان مقایسهٔ این شکل‌بندی‌ها محروم مانده‌ایم.

سرانجام، در موارد معدودی، عبارت‌ها یا جمله‌هایی از ویراست فرانسوی، و احتمالاً از ویراست‌های انگلس، از ترجمهٔ انگلیسی حذف شده‌اند؛ حال آنکه این موارد پیش‌تر در ترجمه‌های انگلیسی وجود داشتند. در تمام مواردی که بررسی کردم، به نظر می‌رسید فاوکس بی‌هیچ چون‌وچرایی نسخهٔ آلمان شرقی را پذیرفته است. از آنجا که فاوکس بی‌تردید این تصمیم را با مشورت ویراستاران نشریهٔ *نیو لفت ریویو* اتخاذ کرده است، مسئولیت این امر طبعاً متوجه آنان نیز خواهد بود.

در ذکر چند نمونه از تفاوت‌های غنی و چشمگیر ویراست فرانسوی، هرگز نباید فراموش کنیم که این ویراست صرفاً ترجمه‌ای از متن اصلی نبود. مارکس نه‌تنها در جریان ویرایش شخصی آن، بسیاری از شکل‌بندی‌های بنیادی اثر را دقیق‌تر کرد، بلکه برخی بخش‌ها را نیز به‌طور چشمگیری گسترش داد؛ به‌ویژه بخش تعیین‌کنندهٔ مربوط به انباشت سرمایه و نیز بخشی که بیش از همه موضوع بحث و مناقشه بوده است، یعنی فتیشیسم کالا .چنان‌که رایا دونایفسکایا (۱۰۰ :۱۹۸۲a) استدلال می‌کند:

> در ویراست نخست کاپیتال در سال ۱۸۶۷، مارکس شکل کالایی را به‌عنوان شکل فتیشیستی برجسته می‌کند. حتی در همین‌جا نیز تأکید اصلی بر شکل نمودِ خیال‌انگیز مناسبات تولیدی است؛[۹] شکلی که در آن این مناسبات همچون مبادلهٔ اشیا ظاهر می‌شوند. اما تنها پس از وقوع کمون پاریس است که در ویراست فرانسوی او، کانون تأکید از شکل نمودِ خیال‌انگیز به ضرورتِ وجود چنین شکلی انتقال می‌یابد؛ زیرا حقیقت آن است که مناسبات انسان‌ها در نقطهٔ تولید، دقیقاً به همین شکل نمودار می‌شوند: «مناسبات مادی میان اشخاص و مناسبات اجتماعی میان اشیا».[۱۰]

مارکس در «پس‌گفتار» خود بر ویراست فرانسوی، توجه خوانندگان را به تغییراتی که در متن اعمال کرده بود جلب کرد؛ به‌ویژه بخش‌های مربوط به «انباشت سرمایه» و «فتیشیسم کالا»[۱۱]را به‌طور مشخص برجسته ساخت.

---

[۹] این تعبیر به نحوهٔ ظهور مناسبات اجتماعی در شکلی وارونه و ظاهراً مستقل از کنش و مناسبات انسانی اشاره دارد. حفظ تمایز میان «نمود» و «واقعیت» در این بحث اهمیت ویژه‌ای دارد.[پویندگان...]

[۱۰] همچنین بنگرید به بحث او دربارهٔ فتیشیسم کالا در مناظره‌ای با ژان‌پل سارتر، در دونایفسکایا (۱۹۸۲ب).

[۱۱] در اینجا مقصود صرفاً نسبت دادن ویژگی‌های موهوم به اشیا نیست؛ مسئله، وارونگی مناسبات اجتماعی انسان‌هاست که در شیوهٔ تولید کالایی، به‌صورت مناسبات میان اشیا نمود پیدا می‌کنند[پویندگان...].

او در پایان تصریح کرد که ویراست فرانسوی، مستقل از متن اصلی، از ارزش علمی برخوردار است و حتی خوانندگانی که با زبان آلمانی آشنایی دارند نیز باید آن را مورد مراجعه قرار دهند (مارکس،۱۰۵:۱۹۷۶).

مارکس وظیفهٔ وارد کردن تغییرات ویراست فرانسوی به ویراست آلمانی جدیدی را که هنگام مرگش مشغول آماده‌سازی آن بود، به انگلس واگذار کرد. انگلس هنگام انتشار چهارمین ویراست آلمانی در سال ۱۸۹۰ اعلام کرد که در تنظیم آن، با دقت و وسواس از دستورالعمل‌ها و تغییرات مارکس پیروی کرده است. مارکسیست‌ها و مارکس پژوهانِ پس از مارکس نیز این ادعا را پذیرفتند. بااین‌حال، انگلس در انجام این وظیفه، نه‌تنها تحت تأثیر موضع و ترجیح پیشین خود نسبت به ویراست آلمانی ۱۸۶۷ قرار داشت، بلکه در عمل نیز نتوانست تمامی اصلاحات مارکس را در متن بگنجاند. چنان‌که او در نامه‌ای به مارکس در سال ۱۸۷۳، پس از خواندن یکی از فصل‌های متن فرانسوی، چنین نوشت:

> با وجود احترامی که برای هنر و مهارتی قائلم که متن به‌واسطهٔ آن به زبانی فرانسویِ شیوا و ظریف برگردانده شده است، این فصلِ آراسته واقعاً مرا سخت آزرده می‌کند... از نظر من، مبنا قرار دادن متن فرانسوی برای ترجمهٔ انگلیسی، اشتباهی بزرگ خواهد بود...(مارکس و انگلس، ۱۹۶۲ب:۹۴)

مارکس بلافاصله در پاسخ به انگلس نوشت که اگر او متن فرانسوی را «عمیق‌تر» بخواند، بخش‌هایی را خواهد یافت که «از متن آلمانی بهترند» (مارکس و انگلس، ۱۹۶۲ب:۹۶)

مارکس یک سال پیش از آن نیز در نامه‌ای به دانیلسون، دیدگاه خود را دربارهٔ این موضوع چنین بیان کرده بود:

> هرچند ویراست فرانسوی... ممکن است حاصل کار مترجمی باشد که به هر دو زبان تسلط کافی دارد، اما او در بسیاری موارد بیش از اندازه تحت‌اللفظی ترجمه کرده است. ازاین‌رو، ناگزیر شدم بخش‌های کاملی را که می‌خواستم خواندنی و روان باشند، بار دیگر به زبان فرانسوی ویرایش کنم... در آینده، ترجمهٔ کامل اثر از زبان فرانسوی به انگلیسی و زبان‌های رومی‌تبار آسان‌تر نیز خواهد بود (مارکس و انگلس، ۱۹۶۲ب:۴۷۷)[۱۲].

در بیش از یک قرنی که از انتشار ویراست فرانسوی می‌گذرد، همین دو بخش، یعنی «انباشت سرمایه» و «فتیشیسم کالا»، به کانون‌های محوری مباحث نظری تبدیل شده‌اند. هیلفردینگ، لوکزامبورگ، لنین و بوخارین پس از سال ۱۹۰۰ مسئلهٔ امپریالیسم را، تا اندازه‌ای، حول محور بخش مربوط به انباشت سرمایه به بحث گذاشتند؛ درحالی‌که از دههٔ ۱۹۲۰ به بعد، لوکاچ و دیگران بخش مربوط به فتیشیسم را به یکی از کانون‌های اصلی پژوهش و تأمل

[۱۲] تاریخ این نامه ۲۸ مه ۱۸۷۲ است.

نظری بدل کردند. با ظهور جهان سومِ جدید، این مباحث شدت بیشتری یافتند؛ همان‌گونه که انتشار دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ و گروندریسه نیز بحث‌های مربوط به اومانیسم و بیگانگی را برانگیخت و گسترش داد.

اکنون بیایید برخی قطعات مشخص از بخش مربوط به انباشت سرمایه را بررسی کنیم. بررسی فصل مفصل «قانون عام انباشت سرمایه‌داری» نشان می‌دهد که بندها و حتی صفحاتی کامل از این فصل وجود دارند که هنوز در هیچ‌یک از ویراست‌های انگلیسی یا آلمانی گنجانده نشده‌اند.

ترجمهٔ فاوکس یک بند کلیدی از ویراست فرانسوی را دربرمی‌گیرد که سرانجام، حدود صد سال پس از آنکه مارکس نخستین بار آن را در ویراست فرانسوی کاپیتال گنجانده بود، به زبان انگلیسی راه یافته است. بااین‌حال، این بند همچنان به‌شکل پانوشت آمده است، نه در متن اصلی؛ حال آنکه مارکس آن را در متن اصلی قرار داده بود:

> اما تنها پس از آنکه صنعت ماشینی چنان ریشه دواند که بر کل تولید ملی نفوذی مسلط و تعیین‌کننده اعمال کرد؛ تنها پس از آنکه صنعت ماشینی سبب شد تجارت خارجی بر تجارت داخلی غلبه یابد؛ تنها پس از آنکه بازار جهانی، به‌تدریج، پهنه‌های وسیعی از جهان نو، آسیا و استرالیا را به قلمرو خود ملحق کرد؛ و سرانجام، تنها پس از آنکه شمار کافی از کشورهای صنعتی وارد میدان شدند ــ فقط پس از تحقق تمامی این شرایط است که می‌توان آغاز چرخه‌های مکرر و خودتداوم‌بخشی را تعیین کرد؛[۱۳]چرخه‌هایی که مراحل متوالی آن‌ها چندین سال را دربرمی‌گیرد و همواره در یک بحران عمومی به اوج می‌رسند؛ بحرانی که پایان یک چرخه و نقطهٔ آغاز چرخه‌ای دیگر است ... (مارکس، ۱۹۷۶:۷۸۶).

این بند که ظاهراً از نظر نظریه‌پردازان برجستهٔ اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، از جمله رزا لوکزامبورگ، دور مانده بود، می‌توانست به بحث دربارهٔ امپریالیسم یاری رساند. در اینجا با مارکسی روبه‌رو هستیم که مستقیماً در جلد اول کاپیتال، میان نظریهٔ بحران خود و پدیدهٔ امپریالیسم مدرن رابطه برقرار می‌کند. این پیوند باید امروز نیز از همین منظر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

[۱۳] این اصطلاح بر بازتولید چرخه‌ای انباشت و بحران دلالت دارد؛ چرخه‌هایی که در آن‌ها بحران نه حادثه‌ای بیرونی یا تصادفی، بلکه لحظه‌ای درونی از حرکت و بازتولید سرمایه است.

ترجمهٔ فاوکس

ظاهراً ظهور جهان سومِ جدید و نیم‌قرن مباحثات پیرامون امپریالیسم، چه در میان مارکسیست‌ها و چه در میان غیرمارکسیست‌ها، سرانجام سبب شده است که این بند مهم به ترجمهٔ انگلیسی راه یابد. بااین‌حال، به نظر می‌رسد فاوکس حتی در این مورد نیز این بند را صرفاً از آن رو گنجانده است که ویراست رسمی آلمان شرقی اکنون آن را به‌شکل پانوشت در خود دارد. اگر فاوکس مستقیماً متن فرانسوی را بررسی کرده بود، بی‌درنگ متوجه می‌شد که در آن، بندها و صفحاتی کامل دربارهٔ گسترش بیکاری و تأثیر بحران اقتصادی بر طبقهٔ کارگر وجود دارد. این مطالب هنوز در هیچ‌یک از ویراست‌های انگلیسی یا آلمانی جلد اول کاپیتال، حتی به‌شکل پانوشت، گنجانده نشده‌اند. برای نمونه، مارکس در ویراست فرانسوی چنین می‌نویسد:

> پیش‌تر نشان داده‌ایم که انباشت، که موجب رشد سرمایهٔ اجتماعی می‌شود، هم‌زمان اندازهٔ نسبی بخش متغیر آن را کاهش می‌دهد و در نتیجه، تقاضای نسبی برای نیروی کار را تنزل می‌بخشد. اکنون باید پرسید این حرکت چه تأثیری بر طبقهٔ مزدبگیر دارد؟(مارکس، ۱۹۶۳:۱۱۴۱)

مارکس در ادامه، طی چندین صفحه، به شرح این «تأثیر» می‌پردازد؛ اما هیچ‌یک از این مطالب در ویراست‌های انگلیسی یا آلمانی گنجانده نشده‌اند. ممکن است این مطالب به‌اندازهٔ بندی که پیش‌تر دربارهٔ بازار جهانی نقل شد، از حیث محتوای نظری «تازه» نباشند؛ بااین‌حال، بی‌تردید شایسته است که متن کامل آن‌ها به زبان انگلیسی در دسترس قرار گیرد تا خوانندگان بتوانند خود دربارهٔ اهمیت و دلالت‌هایشان داوری کنند.

به نظر می‌رسد تمام بخشی که در این موضع از ویراست فرانسوی حذف شده است، برای هرگونه بحثی دربارهٔ بیکاری اهمیت دارد. این بخش همچنین گواهی است بر اینکه مارکس در سال ۱۸۷۵، اثر خود را به‌منظور مرتبط‌تر ساختن آن با مخاطبان کارگر فرانسوی، روزآمد کرده است. در واقع، مارکس در همان سال ۱۸۷۵ نگارش نقد برنامهٔ گوتا را به پایان رساند. او در نامه‌ای که این نقد را همراه آن برای آلمان فرستاد، نوشت: «به‌زودی آخرین بخش‌های ویراست فرانسوی کاپیتال را برایتان خواهم فرستاد.»[۱۴]

اینکه انگلس در پیروی از مارکس آن‌گونه که خود تصور می‌کرد دقیق و موشکاف نبود، از حذف قطعات مهم و مفصل بخش مربوط به انباشت در ویراست فرانسوی، که پیش‌تر به آن‌ها اشاره کردیم، به‌روشنی آشکار است. شگفت‌آور است که چرا چنین اتفاقی افتاد؛ به‌ویژه با توجه به اینکه هیچ مارکسیست دیگری به‌اندازهٔ انگلس سهمی چنین عظیم و دقیق در تدوین و انتشار آثار مارکس نداشته است. این امر را می‌توان در جلدهای دوم و سوم

[۱۴] مارکس و انگلس (۱۹۷۵: ۲۷۹). این نامه از مارکس به براکه، به تاریخ ۵ مه ۱۸۷۵، نوشته شده است.

سرمایه نیز مشاهده کرد؛ آثاری که انگلس، مطابق درخواست مارکس، پس از مرگ او و بر اساس دفترهای یادداشت و دست‌نوشته‌هایش تدوین و ویرایش کرد.

بااین‌همه، این واقعیت نیز وجود دارد که پیش از نخستین انتشار جلد اول کاپیتال در سال ۱۸۶۷، هیچ مارکسیست یا حتی غیرمارکسیست دیگری فرصت نیافته بود نمونه‌های چاپیِ پیش از انتشار این اثر را مطالعه کند. نامه‌های برجای‌مانده میان مارکس و انگلس در سال ۱۸۶۷، اگرچه از شکافی نظری و چشمگیر میان این دو متفکر حکایت دارند، در عین حال نشان می‌دهند که انگلس در ارائهٔ هرچه «همه‌فهم‌تر» مطالب نیز تا اندازه‌ای به مارکس یاری رسانده است. یکی از نکات مهمی که خواننده در بررسی مکاتبات این دوره با آن روبه‌رو می‌شود، محدود بودن دامنهٔ گفت‌وگوهای نظری جدی مارکس با دیگران در جریان تدوین و بسط نظری کاپیتال است. برای نمونه، انگلس پس از نخستین مطالعهٔ بخش آغازین جلد اول، در نامه‌ای به مارکس نوشت:

> حداکثر کاری که می‌توان کرد این است که برخی نکاتی را که در اینجا از طریق روش دیالکتیکی به آن‌ها رسیده‌ای، با تفصیل تاریخی بیشتری بیان کرد... در مقایسه با شرح پیشین (یعنی نقد اقتصاد سیاسی ــ ک. آ.)، پیشرفت در تیزی و دقت بسط دیالکتیکی بسیار چشمگیر است؛ اما در خودِ نحوهٔ بیان مطالب، بسیاری از موارد را در شکل‌بندی نخستین بیشتر می‌پسندم. (نامهٔ انگلس به مارکس، ۱۶ ژوئن ۱۸۶۷؛ به نقل از مارکس و انگلس، ۱۹۷۵:۱۷۵).

انگلس در ادامه از مارکس خواست که از همان ابتدای جلد اول، برخی استدلال‌های سرمایه‌دارانه دربارهٔ منشأ ارزش را از پیش پاسخ دهد (نامهٔ انگلس به مارکس، ۲۶ ژوئن ۱۸۶۷؛ به نقل از: مارکس و انگلس، ۱۹۷۵:۱۷۸) مارکس در پاسخ نوشت:

> اگر بخواهم از پیش به تمام این‌گونه تردیدها پاسخ دهم، کل روش عرضهٔ دیالکتیکی مطالب را تباه خواهم کرد. برعکس، مزیت این روش آن است که پیوسته برای آن جماعت دام می‌گستراند و آنان را تحریک می‌کند تا نابخردی خود را نابهنگام آشکار سازند. (نامهٔ مارکس به انگلس، ۲۷ ژوئن ۱۸۶۷؛ به نقل از مارکس و انگلس، ۱۹۷۵:۱۷۹).

حتی یک سال بعد نیز مارکس ناگزیر شد نامه‌ای مفصل دربارهٔ «روش به‌دست‌آوردن نرخ سود» برای انگلس بنویسد (نامهٔ مارکس به انگلس، ۳۰ آوریل ۱۸۶۸؛ به نقل از مارکس و انگلس، ۱۹۵:۱۹۷۵–۱۹۱) و در آن، مطالب مربوط به دست‌نوشته‌های جلدهای دوم و سوم را توضیح دهد. بنابراین، اگرچه درست است که هیچ‌کس به‌اندازهٔ انگلس از پژوهش‌های نظری مارکس آگاهی نداشت، به همان اندازه نیز این واقعیت اهمیت دارد که حتی انگلس هم پیش‌نویس‌های کاپیتال را تا زمانی که اثر برای تحویل به ناشر آماده نشده بود، ندیده بود.

متن‌های جایگزین در ویراست فرانسوی جلد اول کاپیتال

ترجمهٔ فاوکس در چندین موضع از ویراست آلمانی پیروی می‌کند؛ مواضعی که در آن‌ها به نظر می‌رسد ویراست فرانسوی، نگرشی دیالکتیکی‌تر یا شکلی بسط‌یافته‌تر از تحلیل مارکس دربارهٔ همان مسئله ارائه می‌دهد. برای نمونه، در بخش پایانی کتاب با عنوان «گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌دارانه»، که نقطهٔ اوج استدلال کتاب به شمار می‌رود، متن انگلیسی (و آلمانی) توصیف زیر را دربارهٔ تولید مستقل پیشه‌وران در دوران پیشاسرمایه‌دارانه دربرمی‌گیرد:«مالکیت خصوصی کارگر بر وسایل تولید خویش، شالودهٔ صنعت در مقیاس کوچک است.» (مارکس،۹۲۷ :۱۹۷۶) در مقابل، در متن فرانسوی، مالکیت خصوصی پیشه‌وران بر وسایل تولید، نه «شالوده»، بلکه «لازمه و روی دیگرِ صنعت در مقیاس کوچک»[۱۵] معرفی شده است (مارکس، ۱۹۶۳:۲۲؛ تأکید از نویسنده است). این شکل‌بندی، از برجستگی مقولهٔ مالکیت خصوصی می‌کاهد و کمتر در معرض تفسیرهای جبرگرایانهٔ اقتصادی قرار می‌گیرد؛ زیرا مناسبات اجتماعی را بیشتر در قالب یک کلیّت به نمایش می‌گذارد.

یکی دیگر از شکل‌بندی‌های جایگزین و مهم، در بخشی از فصل «ماشین‌آلات و صنعت مدرن» با عنوان «کارخانه» دیده می‌شود؛ بخشی که توصیف‌های مفصّل و دقیقی از کار بیگانه‌شده[۱۶]دربردارد. در یکی از مواضع، ویراست انگلیسی (و آلمانی) چنین می‌گوید:« هر نوع کار با ماشین مستلزم آن است که کارگر از دوران کودکی آموزش ببیند تا بتواند حرکات خود را با حرکت یکنواخت و بی‌وقفهٔ یک خودکار هماهنگ سازد.» (مارکس، ۱۹۷۶:۵۴۶) اما در این موضع، متن فرانسوی به‌جای آن می‌گوید:« هر کودکی به‌آسانی می‌آموزد که حرکات خود را با حرکت پیوسته و یکنواختِ خودکار[۱۷]هماهنگ کند.» (مارکس، ۱۹۶۳:۹۵۳) به نظر می‌رسد این شکل‌بندی در ویراست فرانسوی، هم با تجربهٔ کارگران در سرمایه‌داری مدرن سازگارتر است و هم با اظهارنظر خود مارکس، چند جمله بعدتر، در تمامی ویراست‌ها، همخوانی بیشتری دارد؛ آنجا که می‌نویسد: سرانجام، سرعتی که جوانان با آن کار با

---

[۱۵] corollary of small-scale industry

در ترجمهٔ واژهٔ corollary ، «لازمه و روی دیگر» را به کار برده‌ایم. مقصود اندرسون این است که در ویراست فرانسوی، مالکیت خصوصی پیشه‌ور نه به‌عنوان علت یا شالودهٔ مستقل صنعت کوچک، بلکه به‌مثابه وجهی ملازم با شکل معینی از سازمان اجتماعی تولید مطرح می‌شود. این تفاوت در تفسیر رابطهٔ میان مالکیت و مناسبات تولید اهمیت دارد.[پویندگان...]

[۱۶] اصطلاحی که در اینجا باید آن را در پیوند با سازمان سرمایه‌دارانهٔ فرایند کار، سلطهٔ ماشین بر کارگر و سلب کنترل تولیدکننده بر فعالیت مولدش فهمید.[پویندگان...]

[۱۷] در این بافت، منظور دستگاهی است که حرکت مکانیکی و مستقل آن، حرکات کارگر را تابع نظم و ریتم خود می‌کند. بنابراین، تعبیر صرفاً به ماشین به معنای عام اشاره ندارد، بلکه بر وارونگی رابطهٔ انسان و ماشین دلالت می‌کند.[پویندگان...]

ماشین را می‌آموزند، نیاز به پرورش طبقه‌ای خاص از کارگران را که منحصراً در خدمت صنعت باشند، از میان می‌برد.

اما جمله‌های بلافاصله پس از این عبارت نیز در دو متن، بار دیگر به‌نحو چشمگیری متفاوت شکل‌بندی شده‌اند. نسخهٔ انگلیسی (و آلمانی) ظاهراً برای ماشین‌آلات مدرن پیامدهایی مثبت، دست‌کم تا حدودی، برای طبقهٔ کارگر قائل است:

> در کارخانه می‌توان تا اندازه‌ای کار کسانی را که صرفاً به مراقبت و نظارت بر ماشین‌ها اشتغال دارند، با استفاده از ماشین‌آلات جایگزین کرد. افزون بر این، سادگی خودِ کار، امکان جابه‌جایی سریع و مداوم افرادی را فراهم می‌آورد که بار این کار یکنواخت و طاقت‌فرسا را بر دوش دارند.(مارکس، ۱۹۷۶:۵۴۷)

اما متن فرانسوی به‌جای آن چنین می‌گوید:

> در مورد مشاغلی که در کارخانه با عملیات ساده انجام می‌شوند، ماشین می‌تواند در بیشتر موارد جایگزین نیروی انسانی شود و همین سادگیِ این مشاغل، امکان جابه‌جایی سریع و دوره‌ای افرادی را فراهم می‌آورد که آن‌ها را انجام می‌دهند(مارکس، ۱۹۶۳:۹۵۴).

در اینجا، کانون تأکید در ویراست فرانسوی بر آزادی عملی است که ماشین‌آلات برای سرمایه‌دار در اعمال سلطه بر کارگر فراهم می‌کنند؛ نه بر هرگونه فایدهٔ احتمالی ماشین‌آلات در پایان دادن به کار طاقت‌فرسا در محیط کار و مانند آن. افزون بر این، به نظر می‌رسد متن فرانسوی با کلیّت بحث در این موضع سازگاری بیشتری دارد؛ هرچند می‌توان تفسیرهای گوناگونی از آن ارائه کرد. نکتهٔ اصلی این است که باید هر دو شکل متن در اختیار ما باشند تا بتوانیم آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم. در پانوشتِ همین قطعه، مارکس به گزارش یکی از بازرسان رسمی کارخانه‌ها دربارهٔ تأثیر ماشین‌آلات بر کارگران استناد می‌کند. بازرس در پایان گزارش خود نتیجه می‌گیرد که:« شاید ماشین‌های خودکار ریسندگی، به‌اندازهٔ هر نوع ماشین دیگری خطرناک باشند.» این اظهارنظر پس از شرح حوادث و سوانحی آمده است که در ارتباط با ماشین‌آلات مدرن رخ داده‌اند.

هیچ‌یک از این شکل‌بندی‌های جایگزینِ ویراست فرانسوی تاکنون، حتی به‌شکل پانوشت، در هیچ‌یک از ترجمه‌های انگلیسی کاپیتال یا در مجموعه‌های انگلیسی آثار مارکس منتشر نشده‌اند. ترجمهٔ جدید فاوکس همچنین در پیروی از نسخهٔ آلمان شرقی، تا آنجا بر «تحت‌اللفظی» بودن اصرار می‌ورزد که چندین عبارت را از متن انگلیسی جدید حذف می‌کند؛ عبارت‌هایی که در ترجمه‌های انگلیسی پیشین، بر اساس ویراست انگلس، وجود داشتند. این عبارت‌ها در ویراست فرانسوی یافت می‌شوند. این مسئله دربارهٔ عبارت مشهوری نیز صدق می‌کند که در همان بخش پیش‌گفتهٔ «کارخانه» آمده است؛ جایی که مارکس با اشاره به خصلت ملال‌آور و انسان‌زدایانهٔ تولید

سرمایه‌داری، می‌نویسد که ماشین‌آلات مدرن:«کار را از هرگونه جاذبه و علاقه تهی می‌سازند.»[۱۸]اما فاوکس به‌جای واژۀ «علاقه»(interest) ، واژۀ «محتوا» (content) را به کار می‌برد و بدین‌ترتیب، کل عبارت را انتزاعی‌تر می‌سازد؛ هرچند در این کار، با وفاداری کامل از «متن اصلی» آلمان شرقی پیروی می‌کند.[۱۹]

به‌نحوی توضیح‌ناپذیر، جملۀ کاملی را نیز از بخش مربوط به فتیشیسم کالا از دست می‌دهیم:« جهان دینی چیزی جز بازتاب جهان واقعی نیست.»[۲۰]ترجمۀ فاوکس این جمله را به‌طور کامل حذف می‌کند و بار دیگر از ویراست آلمان شرقی پیروی می‌کند.

اما شاید از همه مهم‌تر، تغییر اساسی‌ای باشد که مارکس در ویراست فرانسوی، در بحث مربوط به «به‌اصطلاح انباشت بدوی»[۲۱]وارد کرده است؛ بحثی که در آن، خاستگاه سرمایه‌داری در سلب مالکیّت از دهقانان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در تمامی ویراست‌های موجود انگلیسی و آلمانی، مارکس چنین می‌نویسد:« سلب مالکیت از تولیدکنندۀ کشاورزی، یعنی دهقان، و بیرون راندن وی از زمین، اساس کلّ این فرایند است... تنها در انگلستان است که این فرایند شکل کلاسیک خود را پیدا می‌کند؛ ازاین‌رو، ما نیز انگلستان را به‌عنوان نمونۀ خود برمی‌گزینیم.»[۲۲] (مارکس، ۱۹۷۶:۸۷۶)

---

[۱۸] مارکس (۱۹۰۹: ۴۶۲). همچنین دربارۀ این موضوع، بنگرید به ویراست فرانسوی: مارکس (۱۹۶۳ :۹۵۶).

[۱۹] مارکس (۱۹۷۶: ۵۴۸). برای نسخۀ آلمانی، بنگرید به: مارکس و انگلس (۱۹۶۲الف: ۴۴۶).

[۲۰] این عبارت پیش‌تر در مارکس (۱۹۰۹: ۹۱) و مارکس (۱۹۶۷: ۷۹) آمده بود. بااین‌حال، همچنان در ویراست فرانسوی نیز وجود دارد: مارکس (۱۹۶۳ :۶۱۳).

[۲۱] So-Called Primitive Accumulation : «به‌اصطلاح انباشت بدوی»؛ این عبارت بر فاصله‌گذاری انتقادی مارکس از تصور انباشت بدوی به‌مثابه انباشت اولیۀ ثروت از طریق صرفه‌جویی و تلاش فردی تأکید دارد. موضوع اصلی، فرایند تاریخی جدایی تولیدکنندگان مستقیم از شرایط عینی تولید، به‌ویژه زمین، و تبدیل آنان به فروشندگان نیروی کار است.[پویندگان...]

[۲۲] یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح‌شده، تفاوت میان دو نحوۀ تحلیل رابطۀ ماشین و کارگر است. در ویراست آلمانی و انگلیسی، برخی پیامدهای ماشین‌آلات به‌گونه‌ای بیان شده‌اند که ممکن است چنین به نظر برسد که پیشرفت فنی، فی‌نفسه، از بار کار طاقت‌فرسا می‌کاهد. اما ویراست فرانسوی، توجه را به رابطۀ اجتماعی‌ای معطوف می‌کند که در آن ماشین‌آلات تحت مالکیت و کنترل سرمایه قرار دارند و به ابزار سلطه بر نیروی کار تبدیل می‌شوند. این تمایز برای فهم نقد مارکس از تکنولوژی اهمیّت دارد: مسئله صرفاً ماهیّت فنّی ماشین نیست، بلکه شکل اجتماعی‌ای است که در چارچوب آن به کار گرفته می‌شود. ماشین در مناسبات سرمایه‌دارانه، نیروی مولّد اجتماعی را در برابر تولیدکنندۀ مستقیم همچون قدرتی بیگانه و مسلط قرار می‌دهد. لذا، رهایی از سلطۀ سرمایه را نمی‌توان با پیشرفت تکنولوژیک یکی گرفت ، چرا که در واقع ماشین تحت کنترل سرمایه نه برای ایجاد سهولت انجام کار بلکه به عنوان دشمن کارگر عمل میکند.. [پویندگان...]

بااین‌حال، مارکس در نامه‌ای به سال ۱۸۷۷ که سال‌هاست به زبان انگلیسی منتشر شده، هنگام بحث دربارهٔ روسیه، به‌جای شکل‌بندی موجود در ویراست‌های آلمانی و انگلیسی، دقیقاً همان عبارت را از ویراست فرانسوی نقل می‌کند. این عبارت در متن فرانسوی چنین است:« اما شالودهٔ تمامی این تحول، سلب مالکیت از دهقانان است. انگلستان تاکنون تنها کشوری است که این فرایند در آن به‌طور کامل تحقق یافته است... اما همهٔ کشورهای اروپای غربی در حال طی کردن همین مسیر تحول هستند.»[۲۳] مارکس در اینجا، در خود متن کاپیتال، به‌روشنی نشان می‌دهد که از همان زمان به مسئلهٔ امکانِ مسیری متفاوت برای تحول روسیه و دیگر کشورهای غیرغربی توجه داشته است؛ مسئله‌ای که بعدها در نامهٔ مشهور او به ورا زاسولیچ با تفصیل بیشتری مطرح شد. مارکس در نامهٔ سال ۱۸۸۱ به زاسولیچ، پس از نقل همان عبارتی که پیش‌تر از ویراست فرانسوی کاپیتال آوردیم، چنین می‌نویسد:

> بنابراین، تحلیل ارائه‌شده در کاپیتال هیچ استدلالی در تأیید یا رد امکان‌پذیری حیات جماعت روستایی به دست نمی‌دهد. اما پژوهش ویژه‌ای که در این زمینه انجام داده‌ام و مواد و مدارک آن را از منابع دست‌اول گردآوری کرده‌ام، مرا به این نتیجه رسانده است که این جماعت، تکیه‌گاه اصلی احیای اجتماعی روسیه است؛ البته برای آنکه بتواند چنین نقشی ایفا کند، نخست باید تأثیرات ویرانگری را که از هر سو به آن هجوم آورده‌اند از میان بردارد و سپس شرایط لازم برای تحول خودانگیختهٔ آن را فراهم آورد. (نامهٔ مارکس به زاسولیچ، ۸ مارس ۱۸۸۱؛ به نقل ازمارکس و انگلس، ۱۹۷۵:۳۲۰).

شکل‌بندی جایگزین ویراست فرانسوی که مارکس در این نامه به زاسولیچ نیز آن را نقل کرده است، در ترجمه‌های موجود انگلیسی کاپیتال چندان مورد توجه و بحث قرار نگرفته است؛ حال آنکه بی‌تردید از اهمیت نظری و تاریخی فراوانی برخوردار است.

اگرچه تمام این نمونه‌های متون ترجمه‌نشده و نیز شکل‌بندی‌هایی که ظاهراً از بسط نظری بیشتری در ویراست فرانسوی برخوردارند، هر یک به‌خودی‌خود اهمیت دارند، اما باید آن‌ها را در پرتو نگرش مارکسیست‌های پس از مارکس نیز بررسی کرد؛ نگرشی که از فرانتس مهرینگ آغاز شد و چنان رفتار کردند که گویی دههٔ پایانی زندگی مارکس، یعنی سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۳، چیزی جز یک «مرگ تدریجی» نبوده است. واقعیت درست نقطهٔ مقابل

---

[۲۳] مارکس و انگلس (۱۹۷۵: ۲۹۳). این پیش‌نویس نامه‌ای خطاب به نشریهٔ روسی اُتِچِستْوِنّیه زاپیسکی (یادداشت‌های میهنی) است که در نوامبر ۱۸۷۷ نوشته شد، اما هرگز ارسال نگردید. برای متن این نامه در ویراست فرانسوی سرمایه، بنگرید به: مارکس (۱۹۶۳: ۱۱۷۰–۱۱۷۱). نخستین بار یکی از پژوهشگران ژاپنی، در مقاله‌ای مهم دربارهٔ مارکس و روسیه، توجه مرا به این نکته جلب کرد؛ بنگرید به: وادا (۱۹۸۱). همچنین بنگرید به مقالهٔ شانین (۱۹۸۱) که بررسی می‌کند چرا مارکسیست‌های روسی این‌گونه آثار و اسناد را نادیده گرفتند.

این تصور است. مارکس در تمامی عرصه‌ها، از فلسفه تا سازمان‌یابی انقلابی، از آنچه «مسئلهٔ زن» نامیده می‌شد تا آخرین تحولات اقتصادی و سیاسی، از جمله استعمار، در خلاقانه‌ترین دورهٔ فعالیت فکری خود به سر می‌برد.

نگاهی اجمالی به دههٔ پایانی زندگی مارکس

دههٔ پایانی زندگی مارکس دوره‌ای به‌غایت پربار و خلاقانه بود. درست است که در این دوره انجمن بین‌المللی کارگران رو به افول گذاشت و سرانجام از میان رفت، اما مارکس هیچ‌گاه چنان تصور محدودی از سازمان‌یابی طبقهٔ کارگر نداشت که آن را به یک حزب یا انجمن رسمی و مشخص محدود کند. او در سال ۱۸۸۰، چندین سال پس از انحلال انترناسیونال، در نامه‌ای به دوست آمریکایی خود، سورگه، چنین نوشت:« در مجموع، اوضاع به‌خوبی پیش می‌رود (منظورم از این سخن، تحول عمومی در اروپاست)، و در درون حزب واقعاً انقلابی در قارهٔ اروپا نیز اوضاع به همین منوال است.» (مارکس و انگلس، ۱۹۷۵: ۳۱۲).

ظاهراً منظور مارکس از «حزب واقعاً انقلابی»، نه سازمانی مشخص و معین، بلکه جنبش عمومی خودرهاییِ کار و آن گروه‌های اجتماعی دیگری بود که آرمان آن را پذیرفته بودند؛ از جمله روشنفکران انقلابی.

چند ماه بعد، مارکس و انگلس در بیانیه‌ای به مناسبت دهمین سالگرد کمون پاریس، نکات زیر را مطرح کردند:

> ...دولت‌های قارهٔ اروپا که پس از سقوط کمون، با آزار و سرکوب‌های خود، انجمن بین‌المللی کارگران را وادار کردند از سازمان رسمی و بیرونی خویش دست بکشد... هرگز تصور نمی‌کردند که همان جنبش بین‌المللی کارگری، ده سال بعد، نیرومندتر از هر زمان دیگری... آنان را در قالب انترناسیونالی جدید و بزرگ‌تر و خودانگیخته‌ای به یکدیگر پیوند خواهد داد؛ انترناسیونالی‌ای که بیش‌ازپیش از تمامی اشکال بیرونی سازمان‌یابی فراتر می‌رود .(مارکس و انگلس، ۱۹۷۵: ۳۲۱). [۲۴]

دههٔ پایانی زندگی مارکس همچنین شاهد تحول مفهوم سازمان‌یابی در اندیشهٔ او بود؛ تحولی که در نقد برنامهٔ گوتا (۱۸۷۵) به‌روشنی بازتاب یافته است. تنها با انتشار دیرهنگام دفترهای قوم‌شناختی مارکس در سال ۱۹۷۲، آثاری که پیش از آن به هیچ زبانی منتشر نشده بودند، توانستیم به ابعاد کامل ژرف‌کاوی نظری او دربارهٔ جوامع

[۲۴] منظور مارکس و انگلس از «انترناسیونال جدید و بزرگ‌تر» در این عبارت، انترناسیونال دوم نیست؛ زیرا این تشکل در سال ۱۸۸۹، شش سال پس از مرگ مارکس (۱۸۸۳)، تأسیس شد. این تعبیر بیش از آنکه به یک سازمان بین‌المللی مشخص اشاره داشته باشد، ناظر بر گسترش و نیرومندتر شدن جنبش بین‌المللی طبقه کارگر و شکل‌گیری پیوندهایی فراتر از ساختارهای رسمی و متمرکز سازمانی است. تأکید بر «خودانگیختگی» و «فراروی از اشکال بیرونی سازمان‌یابی»، در واقع بیانگر امید مارکس و انگلس به تداوم همبستگی و کنش مستقل جنبش کارگری در سطح بین‌المللی، حتی پس از انحلال ساختار رسمی انترناسیونال اول، است.[پویندگان...]

غیرغربی و جوامع به‌اصطلاح بدوی پی ببریم؛ پژوهش‌هایی دربارهٔ مناسبات دهقان و کارگر، و نیز مناسبات زن و مرد، که از ویژگی‌های برجستهٔ فعالیت فکری مارکس در دههٔ پایانی زندگی‌اش به شمار می‌روند.

حتی در نامه‌هایی که ظاهراً جنبهٔ «شخصی» دارند نیز می‌توان نگرش‌های تازهٔ مارکس به استعمار و جوامع غیراروپایی را مشاهده کرد. از جمله، در نامه‌ای که در سال ۱۸۸۲، یک سال پیش از مرگش، از الجزیره برای دخترش جنی لونگه نوشت، چنین می‌خوانیم: «آرزو می‌کنم روزی زیبا بتوانم با شنلی جادویی، جانی (پسر او) را به اینجا بیاورم؛ چه اندازه عزیز کوچکم از دیدن مورها، عرب‌ها، بربرها، ترک‌ها، سیاه‌پوستان... و پوشش‌هایشان (که بیشترشان شاعرانه‌اند) در این جهان شرقی شگفت‌زده خواهد شد؛ جهانی که در آن، این مردمان و پوشش‌هایشان با فرانسوی‌های به‌اصطلاح "متمدن" و نیز انگلیسی‌های ملال‌آور درآمیخته‌اند.» (مارکس و انگلس، ۱۹۶۲سی:۲۹۶).

اما این اندیشه‌های تازه به‌هیچ‌وجه صرفاً در دفترهای یادداشت خصوصی و نامه‌ها محصور نماندند. مارکس ناگهان پاسخی نظری، بسیار تازه و درخور توجه، به مارکسیست‌های روس داد؛ کسانی که بر این باور بودند تنها راه، راهی که به‌زعم آنان «اجتناب‌ناپذیر» بود، آن است که روسیه مسیر تحولی را طی کند که در جلد اول کاپیتال ترسیم شده است، نه آن‌که شاید بتواند از دل جماعت روستاییِ زراعی خود، از مسیری متفاوت به‌سوی جامعه‌ای نوین و سوسیالیستی گذر کند. مارکس پاسخ خود را نه‌فقط در نامهٔ مشهورش به ورا زاسولیچ، بلکه در پیشگفتار سال ۱۸۸۲ بر چاپ جدید روسی *مانیفست کمونیست* نیز بیان کرد:

> اکنون مسئله این است: آیا اوبشچینای روسی، با وجود آن‌که به‌شدت تضعیف شده است و هنوز شکلی از مالکیت اشتراکیِ آغازین بر زمین را حفظ کرده، می‌تواند مستقیماً به شکل عالی‌تر مالکیت اشتراکیِ کمونیستی گذر کند؟ یا برعکس، آیا ناگزیر است نخست همان فرایند انحلالی را از سر بگذراند که سیر تحول تاریخیِ غرب را شکل داده است؟ اگر انقلاب روسیه به نشانهٔ آغاز انقلاب پرولتری در غرب بدل شود، به‌گونه‌ای که این دو انقلاب یکدیگر را تکمیل کنند، آن‌گاه شکل کنونی مالکیت اشتراکی بر زمین در روسیه می‌تواند نقطهٔ عزیمتِ تحول کمونیستی باشد.» (مارکس و انگلس، ۱۹۷۱: ۱۳۲)

به هر دلیلی، خواه به‌سبب ماهیت ظاهراً «بحث‌برانگیز» این اظهارات در برابر مارکسیسمِ تثبیت‌شده، خواه به این دلیل که تا پیش از انتشار دفترهای قوم‌شناختی در سال ۱۹۷۲ می‌شد این اظهارات را، همراه با نامه‌ها، نه مواضعی محوری، بلکه صرفاً دیدگاه‌هایی «پراکنده» و «موردی» قلمداد کرد، پیشگفتار ۱۸۸۲ بر مانیفست کمونیست به‌ندرت در نسخه‌های انگلیسی این اثر منتشر شده است. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر آشکار می‌شود که دریابیم پیشگفتار روسی صرفاً به روسیه نمی‌پرداخت؛ بلکه بحثی نسبتاً مفصل دربارهٔ توسعهٔ اقتصادی ایالات متحده و

مناسبات ارضی آن نیز دربرداشت. زمان آن فرارسیده است که پژوهشگران مارکس با کلیّت آثار او مواجه شوند؛ با دهۀ پایانی زندگی‌اش، به همان اندازه که با مارکس جوانِ دهۀ ۱۸۴۰ یا مارکسِ «بالغ» در گروندریسه و ویراست ۱۸۶۷ کاپیتال.

در فراهم‌آوردن متن کامل آخرین نوشته‌های مارکس به زبان انگلیسی، از جمله متن کامل جلد اول کاپیتال، آن‌گونه که در نسخه‌های فرانسوی و آلمانی تدوین شده است، **باید از این دام پرهیز کنیم که مارکس و انگلس را همچون یک شخص یا موجودیتی واحد در نظر بگیریم؛ نگرشی که در ادبیات نظری بسیار رایج است. آن‌ها دو فرد متفاوت و دو نظریه‌پرداز متمایز بودند که در بسیاری از موضوعات دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. برای نمونه، کافی است تفاوت‌های چشمگیر میان *دفترهای قوم‌شناختی* مارکس و عامه‌پسندسازی بخش‌هایی از آن‌ها به دست انگلس در قالب کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* را مقایسه کنیم.**[۲۵]

به‌نظر می‌رسد همین گرایش به یکسان‌انگاشتن مارکس و انگلس مانع از آن شده یا پژوهشگران را از مقایسۀ ویراست‌های گوناگون جلد اول کاپیتال بازداشته است؛ زیرا، به هر حال، «خود انگلس» بود که چهارمین ویراست آلمانی را، که ظاهراً ویراست قطعی و نهایی به شمار می‌رفت، تنظیم کرد. اگر پژوهشگران چنین مقایسه‌ای را انجام داده بودند، شاید اکنون متن کاملی از این اثر به زبان انگلیسی در اختیار داشتیم. **اگر دیگر نخواهیم ویرایش انگلس را در همۀ موارد قطعی و نهایی تلقی کنیم، به طریق اولی نباید ویرایش‌های مسکو یا برلین شرقی را نیز چنین بپذیریم. مسئله بر سر خرده‌گیری‌های جزئی و وسواس در اختلافات لفظی نیست؛ مسئله این است که سرانجام متن کامل جلد اول کاپیتال به زبان انگلیسی در دسترس قرار گیرد.**

[۲۵] این تفاوت میان مارکس و انگلس در اثر دونایفسکایا (۱۹۸۲ج) بسط یافته است. همچنین بنگرید به: هودیس (۱۹۸۳). برای نقدی مستدل بر افسانه‌ای دیگر ـ یعنی ادعای مشارکت مارکس در تألیف کتاب آنتی‌دورینگ انگلس ـ بنگرید به: کارور (۱۹۸۰).

منابع :

Anderson, Kevin. 1982. Rubel's Marxology Versus Marx's Marxism. Paper presented at the Allied Social Sciences Association Meetings (URPE sessions), December.

Carver, Terrell. 1980. Marx, Engels and Dialectics, Political Studies, 28 (3): 353-363. Dunayevskaya, Raya. 1982a. Marxism and Freedom. New Jersey: Humanities Press.

1982b. Philosophy and Revolution. New Jersey: Humanities Press.

1982c. Rosa Luxemburg. Women's Liberation and Marx's Philosophy of Revolution. New Jersey: Humanities Press.

Hudis, Peter. 1983. The Third World Road to Socialism: New Perspectives on Marx's Writings From His Last Decade, South Asia Bulletin, III(1): 38–52.

Marx, Karl. 1909. Capital, Vol. I. Translated by Samuel Moore and Edward Aveling. Chicago: Charles H. Kerr.

_ 1963. Oeuvres. Economie I. Edited by Maximilien Rubel. Paris: Gallimard.

1967. Capital, Vol. I. New York: International Publishers. .

1976. Capital, Vol. I. Translated by Ben Fowkes. London: Penguin.

1983. The Ethnological Notebooks of Karl Marx. Translated and Edited by Lawrence Krader. New York & Frankfurt: Campus Verlag.

Marx, Karl and Frederick Engels. 1962a. Werke, Vol.

_ 1962b. Werke, Vol. 33. Berlin: Dietz Verlag.

1962c. Werke, Vol. 35. Berlin: Dietz Verlag. 23. Berlin: Dietz Verlag.

_ 1971. Birth of the Communist Manifesto. Edited by Dirk J. Struik. New York: International Publishers.

_ 1975. Selected Correspondence. Moscow: Progress Publishers.

Shanin, Teodor. 1981. Marx and the Peasant Commune, History Workshop, No. 12: 108-128. Wada, Haruki. 1981. Marx and Revolutionary Russia, History Workshop, No. 12: 129-150.